بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

به مناسبت آن دسته از روایاتی که از علم توصیفی به عمل آورده و ویژگی‌هایی را برای علم ذکر کرده وارد یک بحث کبروی و قاعده کلی شدیم و گفتیم که بیانات شرع به انشائات و توصیفات تقسیم می‌شود، در باب انشائات گفتیم اصالة المولویه داریم، مگر این‌که در یکی از آن 3-4 مورد قرار بگیرد و استفاده بشود. در اخبارات هم تقسیم کردیم به اخباراتی که محمول آن اخروی است که باز به انشائات یا اخباراتی که محمول آن دنیوی است برمی‌گردد آنچه دنیوی باشد یا به عمل و فعل متعلق است یا به غیر فعل درباره، هرکدام هم قواعد و نکاتی بود که مطرح کردیم. این بحث‌های کلی ما تا اینجا بود و در حد حوصله و فرصت این جلسه به قواعد هر یک از این اقسام و شبهات و اشکالاتی که در آن است اشاره می‌کنیم. به نظرم بعضی چیزها قابل‌حل بود که مطرح شد.

ازنظر کبروی یا کلی گرچه در هر یک از شقوق یک سری مباحث دیگر هم وجود دارد اما به حدی که در این بحث نیاز داشتیم و مقداری فراتر از نیاز جوانب شقوق مختلف را بررسی کردیم؛ این‌که در آنجایی انشایی باشد، جمله یا محمول آن اخروی باشد، در این دو قسم اصالة المولویه جاری است و استثنائات آن را عرض کردیم آنجایی هم که توصیفی باشد و محمول دنیوی باشد، آن را هم تشریح و بحث کردیم و همین‌طور به بحث علت و حکمت اشاره کردیم. فعلاً کبروی بحث را می‌بندیم گرچه اگر موارد دیگر را نیاز داشتیم هر یک از این شقوق در ذهنتان باشد، ممکن است بازگشتی داشته باشیم و مسائلی را مطرح بکنیم. سؤالاتی در همان شقی که توصیفات دنیوی می‌دهد و قوانین عالم را بیانمی‌کند، وجود دارد که در این قسم بحث زیادی نکردیم، اگر جاهایی تناسب پیدا کرد در مورد آن صحبت می‌کنیم این نتیجه بحث گذشته بود.

#  توصیفات علم در منابع دینی

به بحث خودمان برمی‌گردیم، گفتیم در باب علم اقسامی‌ ارائه شد که یک قسم آن، این بود که توصیفاتی از علم ارائه شد.

این‌که «الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَال‏‏»[[1]](#footnote-1) توصیفات این شکلی و «الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَال‏»[[2]](#footnote-2) یا «صدیق کل امرئ علم» یا با علم انسان می‌تواند کارهای خود را درست انجام بدهد، چنین چیزی که بحث کلی علم است، سؤال ما در دسته آخر از روایاتی که در باب علم این بود، چون در روایاتی که ترغیبی یا انشایی بود یا محمول آن اخروی بود، حمل بر مولویت کردیم و در آنجا با قرائن چهار و پنج‌گانه گفتیم منظور از علم، علم خاص است، مطلق علم نیست.

### بررسی روایات

در این دسته از روایات که محمول علم، یک امر دنیوی است و توصیفاتی از ویژگی ذاتی و اعراض علم است، ممکن است کسی درباره این‌ها ادعای اطلاق بکند با توجه به قواعدی که ذکر کردیم می‌خواهیم بگوییم که از این دسته اخیر از روایات که توصیفاتی از علم به عمل آورده در باب حقیقت علم و ویژگی‌ها و اعراضی و ذاتیات علم، این‌ها هم یک اطلاقی به دست ما بدهد و به همه آن‌ها تعمیم داشته باشد و یک حکم مطلقی به دست ما بدهد، رجحان و ترجیح و وجوبی از آن به دست نمی‌آید.

برای این‌که این دسته از روایات که توصیفات دنیوی از علم ارائه داده به دو بخش تقسیم می‌شود بر اساس همین تقسیمی که تابه‌حال انجام دادیم، روایاتی که توصیفی از علم داده بدون این‌که قبل و بعدش امرونهی باشد همین‌طور می‌گفته «الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَال‏» «الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَال‏» علم موجب این می‌شود که انسان کار خود را درست انجام بدهد یا مطلق بحث دنیا و آخرت، فقط مسائل دینی نیست.

یک دسته‌این‌طور است که خود حدیث مستقل است و محفوف به یک انشائاتی نیست.

یک دسته هم محفوف به انشائاتی هست.

از هیچ‌کدام این‌ها نمی‌شود اطلاقی به دست آورد، برای این‌که آنجایی که محفوف به انشائاتی هست خیلی از روایات آن همین‌طور است به طرف علم و ترغیب می‌کند و بعد از علم توصیفاتی به عمل می‌آورد.

### نکات موجود در بحث

چند نکته درباره این دسته از روایات هست؛ دسته‌ای که قبل و بعد آن انشائی است و امرونهی دارد:

#### نکته اول:

یکی این‌که توصیفات در عداد توصیفاتی قرار دارد که محمول آن اخروی است و این موجب یک نوع انحرافی در علم می‌شود، درست است که «الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَال‏» یا توصیفاتی که کلی است، ولی در همان‌جا قبل و بعدش می‌بینیم محفوف به این است که علم تسبیح یا هدایت است، نور است و این نوع مسائل که این سیاق مجموع را می‌بیند ولو این‌که توصیف عام است ذهن را به طرف علم خاص و علم دینی می‌برد و به‌عبارت‌دیگر وقوع آن در این سیاق ذهن را منحرف به این می‌کند که این‌ها حکمت است نه علت، گفتیم اصل این است که وقتی‌که در روایات تعلیلی می‌شود حمل بر علیت بشود اما اگر قرائن خاصه‌ای وجود داشت حمل بر حکمت می‌کنیم حمل بر حکمت که شد از خود این جمله انشاء و حکمی ‌بیرون نمی‌آید. انشاء و حکم، دیگری است، آن انشاء و حکم ظهور در علم دینی و اخروی دارد. این توصیفات هم با همین قرینه سیاق و امثال این‌ها، در مقام حکمت قرار می‌گیرد درست است که این حکمتی که ذکر شده است عام است هر علمی را می‌گیرد ولی حکمت است، خود آن مشتمل بر یک انشاء و گزاره جدیدی نیست و در حد حکمت است.

##### نتیجه نکته اول

بنابراین در روایاتی که توصیفاتی از علم ارائه داده که آن توصیفات عام است و هر علمی را می‌گیرد این‌ها اگر علت بود، العلة تعمم و تخصص، ظهور این‌ها می‌توانست بر ظهور آن‌ها مقدم باشد یعنی وقتی می‌گوید «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَة»[[3]](#footnote-3) بعد هم می‌گوید «فان طلب العلم خیر عن المال» چنین چیزی را که ارائه می‌دهد اگر ما توانستیم بگوییم که «الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَال‏» و توصیفاتی که از علم در روایات به عمل آمده در بحار و جامع احادیث شیعه، امر این‌ها در این دسته امر این توصیفات دائر بین علیت و حکمت است اگر علت باشد این‌ها اطلاق در آن است. توصیف که به عمل آورد توصیف عام و مطلق است مربوط به طبیعت عام است نه خاص و ظهور این یک حکم انشائی می‌شود و ظهور او بر ظهورات دیگر مقدم می‌شود یعنی اگر قبل آن ظهور در یک عام خاص علت می‌آید تعمیم می‌دهد، عین این است که می‌گوید «لا تشرب الخمر لأنّه مسكر» لانه مسکر، چون مسکر شد، تعمیم می‌دهد و ظهور آن مقدم بر ظهور قبل است و موضوع را تعمیم می‌دهد.

در این دسته از روایات که حکمی ذکر کرده که با قرائنی که ذکر کردیم، فی حد نفسه ظهور در علم خاص و علم دینی دارد اما تعلیلات آن عام است و هر عامی ‌را می‌گیرد. سؤالی که وجود دارد این است که از این اطلاق به دست می‌آید یا نه؟ طرح مسئله به این است که امر دائر بین علیت و حکمت است، لو قلنا این‌که این توصیفات علت حکم قبل است این توصیف یک انشاء و حکم می‌شود و موضوع حکم همان علم به معنای مطلق می‌شود، ظهور این علت مقدم بر معلول است، این قاعده اصولی است و لذا معمم و مخصص است اما اگر حکمت شد دیگر چنین ظهوری ندارد که بتواند دامنه حکم را سعه و ضیق بدهد این طرح سؤال و بحث آن بود، پاسخ همین‌طور که عرض کردم این است که این‌ها ظهور در علیت ندارد بلکه ظهور در حکمت دارد اگرچه اصالة العلیه داریم، اما اینجا علیت ندارد به قرائن و دلایلی ظهور در حکمت دارد. قرائنی که برای حکمت داریم، یک قرینه همین سیاق است، اگر شما مجموعه عللی که آنجا ذکر شد ببینید، عمده علت‌ها این است که می‌گوید که علم تسبیح است، سعادت اخروی دارد چیزهایی که محمولات اخروی دارد که علم را به علم دینی انصراف می‌دهد. یک تحلیل دنیوی که در وسط این مجموعه قرار می‌گیرد کسی که ببیند به‌خوبی حس می‌کند که درواقع تنها این علت حکم نیست امام این مجموعه را بیان می‌کند و ملاک حکم خود قرار می‌دهد. عمدتاً در این مجموعه تعلیلاتی که آمده، چیزهای اخروی است و مربوط به علم دینی است این را در کنار هم و یک نگاه کلی که بکند ذهن را می‌برد به این‌که شارع این را به‌عنوان یک علت و ملاک و مدار حکم قرار نداده آنچه مدار است همان علم دینی است که در سعادت انسان مستقیم مؤثر است و برای تأکید و توضیح ذکر کرده است یک نکته‌ای که یک سیاق مجموع ذهن را از علیت منصرف می‌کند، به لحاظ این‌که در یک مجموعه قرار گرفته، ذهن را به سمتی می‌برد که حکمت است نه علت.

#### نکته دوم:

نکته بعدی این‌که در تعیین علت و حکمت فرض بگیریم یک روایت باشد که امری کرده بعد هم می‌گوید علم افضل از مال است این را ذکر می‌کند، سیاق را کنار می‌گذاریم، باز به نظر می‌آید اگر این علت باشد ظهور آن مقدم بر آن است منتهی ظهور قوی‌تر کاربرد علم و توصیه به علم دینی که در یک سطح بسیار گسترده و وسیع است آن ظهور، ظهور علیت را از این می‌گیرد یعنی آن‌قدر ظهور و انحراف، تأکیدات و ترغیبات به علم دینی قوی است که ذهن به سمتی نمی‌رود که شارع به‌عنوان محور حکم و ترغیب و ترجیح ذکر می‌کند.

##### نتیجه نکته دوم

بنابراین اولاً توصیفاتی که به عمل آمده در تعدادی از روایات در سیاق یک مجموعه است که اگر علت باشد، آن مجموعه هم علت است. ازاین‌جهت تک‌تک این‌ها نقش علت تامه برای حکم دارد. این سیاق قضیه است.

 ثانیاً این سیاق هم نباشد، انصراف علم به علم دینی و آثار و خواصی که برای آن ذکر شده در مجموعه روایات آن‌قدر قوی است که به nl آدآدآدنتيمصثتميصثتخيصاينعصياصهعايتنمتنتمنتكمنذهن انسان نمی‌آید که این علت قضیه است و یک امر دنیوی است که عنوان حکمت بودن قضیه را ذکر می‌کند نه این‌که به دلیل این علم افضل از مال است.

دو نوع روایات داریم، بعضی روایات داریم که مثلاً می‌گوید: «طلب العلم فریضة» یا «اطلبوا العلم» بعد می‌گوید برای این‌که علم این‌طور است، یکی هم توصیف «افضل من المال» را می‌گوید. یک بحث سیاق و این‌ها است که امور اخروی است و در علم دین است، این در کنار آن‌که قرار می‌گیرد ظهور در یک علیت استقلالی برای قضیه ندارد، ظهور در این دارد که امام همه نکاتی که دخیل در حکم آن است ولو جزء علت است، می‌گوید یک‌وقتی است که بعضی از می‌گوید «اطلبوا العلم» برای این‌که علم افضل از مال است توصیفات دیگر را ندارد، در این دسته به‌خصوص نکته دوم جاری می‌شود که می‌گوییم؛ ظهور «اطلبوا العلم» و ترغیبات به علم و انصرافی که ماده علم به علم دینی و علم مؤثر در سعادت دارد، با یک قید و قیودی این ظهور چنان قوتی دارد که نمی‌گذارد «افضل من المال» ذهن ما را به سمت علیت ببرد، ذهن به سمت حکمت می‌رود وقتی‌که حکمت شد، نمی‌تواند تعمیم بدهد بلکه به‌عنوان حکمت حکم گفته می‌شود.

####  نکته سوم:

نکته سوم این است که اگر روایتی بگوید که: خود این «الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَال‏» خود این تعبیر که این بهتر از آن است مطمئن هستیم که صرف این نمی‌تواند منشأ یک حکم شرعی باشد. چه ملاکی وجود دارد که چیزی که بهتر از یک چیز دیگر است، شرعاً واجب یا مستحب است، در عالم خوبی و بدی مراتب دارد هر خوبی و بدی هم که ملاک حکم شرعی نیست. صرف این‌که چیزی از چیز دیگر بهتر است در حد طبیعت خود اقتضاء نمی‌کند که مولویتی در آن اعمال بشود، برای این‌که امور دنیوی تفاوت دارد؛ مال یک خصوصیت دارد علم یک خصوصیت، مقام یک خصوصیت دارد و بعید است که صرف افضلیت نعمتی نسبت به نعمت دیگر موجب این بشود که مولویت اعمال بشود، در حد یک مؤید بعید است. حداقل دو سه نکته در یک روایتی جمع بشود ذهن را از این‌که بتواند حکم بسازد بیرونمی برد.

علت ناقصه همان حکمت است. بقیه مجموعه چیزهای دنیوی نیست، چیزهای اخروی است که ظهور در علم دینی دارد.

##### نتیجه نکته سوم

بنابراین تکلیف روایات انشائی روشن شد که اصالة المولویه است و دایره آن مشخص شد و اطلاق ندارد و بعضی ویژگی‌های دیگر، یک دسته از روایات توصیفی محفوف به امرونهی است که با این قرائن ظهور در یک حکم جدید عام مطلقی ندارد. این یک دسته از توصیفات دنیوی که از علم به عمل آمده یک دسته این است که محفوف به انشائات و احکام است که تکلیف آن روشن شد یک دسته هم انشاء و این حرف‌ها ندارد همین‌طور می‌گوید که «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدا»[[4]](#footnote-4) که اصلاً بحث حکم ندارد می‌گوید که انسان با علم به جایی می‌رسد بدون علم به جایی نمی‌رسد، بدون علم دست به علمی بزنید، نتیجه خوبی ندارد، در کارها علم راه را به شما نشانمی دهد، علم بهتر از مال است. توصیفاتی که قبل آن هم انشا و اخباری نیست. اگر بدون اخبار و انشاء باشند توصیف دنیوی است و به‌تنهایی مفید یک حکم و انشاء نیست طبق قاعده‌ای که بحث کردیم بازهم چیزی در آن نیست که اطلاق داشته باشد. اشکالی ندارد که اطلاق داشته باشد ولی مستلزم یک حکم و تشریع نیست که تا اصالة المولویه بیاید و تعمیم بدهد. با این بحث مبسوط طوایف روایات علم، اخباری‌ات، انشائیات، توصیفات و اقسام آن را بحث کردیم و حد و حدود دلالت آن تعیین شد اطلاق ندارد از هیچ‌کدام از این‌ها یک حکم مطلق شرعی بیرون نمی‌آید، حکمی که از این‌ها به دست می‌آید سه حکم است؛

### نتیجه بحث

#### نتیجه اول:

نتیجه اول بحث این است:

اطلاقی نیست و علم دینی منظور است

اطلاقی وجود ندارد و علم دینی و مؤثر در سعادت منظور است، یک قید دینی و مؤثر در سعادت دارد که نمی‌تواند دست ما باشد، بگوییم چه مؤثر است و چه مؤثر نیست، باید قدر متیقن آن را بگیریم خارج از آن شبهه موضوعیه می‌شود.

با همه تفاصیلی که عرض کردیم، اطلاقی در اینجا نیست، البته تفاصیل ما یک مقدار به دلیل این بود که ما به قواعد عامی پرداختیم که در اصول زیاد بحث نشده و جاهای دیگر هم به درد می‌خورد.

#### نتیجه دوم:

نتیجه دوم هم این است که؛ سه حکم از مجموعه روایات در باب علوم دین و علم دینی به دست می‌آید؛ وجوب عینی در آن محدوده، وجوب عینی در یک محدوده دیگر، رجحان و استحباب عینی در یک قلمرو و عام علوم دینی پس علوم دینی به‌طور مطلق یک رجحان تحصیل دارد، علوم دینی مربوط به عمل عن یک وجوب عینی دارد، تعمق در علوم دینی به‌عنوان فهم این‌ها و نشر این‌ها مقدمه برای علوم تعلیم و نشر که بخش‌های بعدی و عمده ما است، وجوب کفایی دارد.

ثانیاً: اینکه علم است، سه مفاد از مجموعه روایات به دست می‌آوریم؛

* یکی وجوب تحصیل علم در محدوده نیاز فرد برای عمل او؛
* یکی رجحان تحصیل علم دینی به‌طورکلی، مبتلابه باشد یا نباشد؛
* یکی هم وجوب کفایی تفقه در دین که در آیه بود، در روایت هم هست که برای کسانی که به‌عنوان واجب کفایی تفقه در دین، اجتهاد در دین، تعمق در معارف دینی لازم است.

 این سه تکلیف وجوب کفایی، رجحان عینی، یک وجوب عینی، سه حکم با دوائر مختلفی که دارد،

یک: وجوبی عینی مربوط به تکالیف اعتقادی و عملی من است که بخشی از روایات این را می‌گوید؛

دوم: رجحان علم دینی، ولو مورد ابتلای من نباشد با همه مراتبی که دارد از فهم اولیه تا تعمق آن، رجحان به‌طور مطلق در علوم دینی؛

سوم: وجوب کفایی در تفقه در دین که بخشی از روایات هم این را می‌گوید.

 این دو نتیجه بسیار مهمی است که به آن رسیدیم؛

#### نتیجه سوم:

نتیجه سومی که قواعد آن را پایه‌ریزی می‌کردیم و نتیجه را عرض می‌کنیم این است که سه حکمی تا اینجا گفتیم تکلیف این سه حکم، حکم وجوب رجحان تحصیل علم دینی و مؤثر در سعادت، وجوب عینی تحصیل علم دینی مورد فرد، در اعتقادات و اخلاق و وجوب کفایی تفقه و تعمق در دین، این سه چیزی است که از این‌ها به دست آمده بدون این‌که اطلاقی در بین داشته باشیم. تکلیف این سه حکم ازنظر عینیت و کفائیت معلوم شد، رجحان عینی، وجوب عینی، اما یک وجوب کفایی است. بیش از این از ادله و آیه به دست نمی‌آید آیه در حد صراحت ظهور در وجوب کفایی دارد.

### **تکلیف** به لحاظ مولویت و انشائیت

سؤال بعد این‌که با توجه به سه حکمی که ازاینجا استفاده کردیم به لحاظ مولویت و انشائیت تکلیف چیست؟

به لحاظ کفائیت و عینیت روشن شد هم نوع حکم در این سه دایره مشخص شد که وجوب و استحباب و رجحان است، هم کیفیت ازلحاظ کفائیت و عینیت مشخص شد. الآن از کیفیت حکم ازلحاظ ارشادی و مولوی با توجه به قواعدی که طراحی و پایه‌ریزی کردیم مشخص می‌کنیم، به نظر می‌آید با توجه به آنچه گفتیم دشواری در کار نیست؛

* اما در حکم اول که استحباب و رجحان تحصیل علم دینی در هر دایره‌ای باشد، اصولاً خوب است که افراد تحصیل علم دینی بکنند، مستحب است و رجحان دارد، عمده روایات هم ناظر به این بود. ظاهر این است که اصالة المولویه اینجا مواجه با مشکلی نیست، ما یک استحباب مولوی داریم و درواقع عقل ما می‌فهمد که دین هست، تحصیل دین خوب است، علم دینی خوب است، درعین‌حال مولی که امری می‌کند، اصل در آن مولویت است و مثوباتی و غیر از نتیجه بر آن مترتب می‌شود، غیرازاینکه کسی یاد می‌گیرد ممکن است جایی به درد او بخورد، فارغ از این‌که چه نتیجه‌ای بدهد و برای عمل شخصی من مفید باشد یا نباشد، یک امر مستحب است و ثواب هم دارد. ی استحباب مولوی دارد گرچه عقل هم می‌فهمد، ولی مولوی است. گفتیم فهم عقل مانعی از مولویت نمی‌شود مگر در یکی از مواردی که عرض کردیم. این در حکم اول بود.
* اما در حکم دوم که وجوب در حد نیاز باشد، در حد رجحان و این‌که ثواب دارد مشکلی نیست، -این همان نکته دقیقی است که می‌خواهم توجه به آن داشته باشید- علمی که بر عمل من لازم است که قسم دوم است، در اول بحث وجوب مقدمه، مقدمه را به مقدمه عینی و مقدمه علمیه تقسیم می‌کنند.

### مقدمه عینی و مقدمه علمیه

یکی از مقدمات بحث وجوب مقدمه این است.

* مقدمه عینی آن است که امکان ندارد عمل بدون آن تحقق پیدا بکند، یک امر خارجی است که عمل مشروط به تحقق او و متوقف بر آن است،
* اما طبیعت مقدمه علمی، علم و شناخت من است که با طبیعت عمل خارجی فرق دارد.

ممکن است عمل از طریق احتیاط و راه‌های دیگر بدون علم محقق شود، یعنی بدون این‌که علم داشته باشد اتفاقی یا به خاطر احتیاط واقع بشود. من اینجا می‌آیم بایستی این‌طور عمل بکنم، شک دارم، مقدمه آن این است که بدانم تا عمل بکنم. این مقدمه علمی است، فرق آن با مقدمه خارجی این است که من از پله‌ها یا آسانسور بالا نیایم به هیچ نحو اینجا نمی‌رسم. ولی مقدمه علمی این است که ممکن است بدون علم و آگاهی ذی‌المقدمه محقق بشود، به یکی از این دو نحو یا احتیاط، یا برحسب‌تصادف، بدون این‌که بداند، به‌طور اتفاقی درست عمل می‌کند. جاهایی داریم که علم مقدمه عینی می‌شود درواقع تکلیفی چیزی است که بدون علم تحقق آن ممکن نیست، مثل بعضی مدارج نفسانی و روحی است که بدون این علم با احتیاط انسان به آنجا نمی‌رسد، باید یقین باشد.

آنچه در اصول گفته‌اند علی‌القاعده و غالباً این‌طور است؛ علم مقدمه عینی نیست، مقدمه علمی است که یمکن تحقق ذی‌المقدمه، بدون تحقق این علم، علی نحو الاحتیاط یا علی حسب التصادف، یکی از این دو حالت می‌شود علی نحو الاحتیاط جایی است که احتیاط میسر است، علی حب التصادف و نحو التصادف جایی است که احتیاط مسیر است یا احتیاط مسیر نیست، ولی اتفاقاً ممکن است انسان یک طرف را بگیرد و با واقع درست در بیاید. این در آنجا است که دامنه علی حسب التصادف، وسیع‌تر است. غالباً این‌طور است. ممکن است در پاره‌ای از تکالیف اگر علم من نباشد، تکلیف محقق نمی‌شود که در موارد خاصی است.

#### بررسی مقدمات

بحث در مورد مقدمه عینیه است در کفایه و جاهای دیگر تأکید می‌کند و همه هم می‌گویند که مقدمه عینیه موردبحث است اما در مقدمه علمیه بحث نیست.

 در مقدمه علمیه، علمی که برای تکلیف من موردنیاز هست اصل ثواب که رجحان در آنجا باشد و این‌که خدا ثوابی اضافه بر عمل به آدم بدهد، هیچ بعدی ازنظر عقلی ندارد و لذا می‌توانیم رجحان را اصالة المولویه بگیریم، اما در حد الزام بخواهیم مولوی بگیریم، یک مقدمه خارجی داریم که موجب می‌شود که دست از اصالة المولویه برداریم. گفتیم که در چند مورد دست از اصالة المولویه برمی‌داریم یک مورد آنجا بود که لغو باشد لغویت هم به خاطر این است که از بیرونمی دانیم که خدا اینجا ثواب و عقاب مستقلی ندارد تقریباً ادعای عمده فقها این است که مطمئن هستیم خداوند الزام مستقل نه ثواب مستقل، چون می‌تواند ثواب بدهد و لذا رجحان را عینی گرفتیم آن مانعی ندارد...24/30

به حیثی که اگر من عمل و تکلیف را به نحو احتیاط آوردم یا برحسب‌تصادف تکلیفم محقق شد بگوید چراکه علم پیدا نکردی، یعنی خدا عقاب مستقیم بر عدم تحصیل علم نمی‌کند، این را ما مطمئن هستیم و لذا است که الزام را می‌گوییم ... ندارد این را توجه داشته باشید که گاهی اول اجتهاد و تقلید هم بحث می‌کنند، رجحان تحصیل علم و ثواب داشتن آن مولوی است اصالة المولویه در آنجا ممانعتی ندارد ارتکاز قطعی نداریم که ثواب مستقلی هم نمی‌دهد، اگر علم را تحصیل بکنیم خدا ثواب می‌دهد منتهی ثواب در حد استحباب است ثمره در عقاب ظاهر می‌شود مثل خود مقدمه وجوب عینی، بگویید به خاطر این‌که علم پیدا نکردی کتک می‌زنیم یک کتک به خاطر ذی‌المقدمه می‌زنیم تعدد کتک و عقاب و مؤاخذه و مجازات قطعی است و مرتکز عقلایی است و عقل این را نمی‌بیند، قبیح هم نداند متناسب با ارتکاز عقلا نیست.

### نتیجه احکام

بنابراین در حکم اول اصالة المولویه مواجهی با رجحان ندارد اما دومی دارد، از حیث تعدد عقاب مواجه با مشکلاتی است و لذا می‌گوییم که دیگر مولوی نیست و ارشادی می‌شود. «طلب العلم فریضه» همه وجوب‌ها ارشاد به حکم عقل است یعنی اگر هم شارع نمی‌گفت، عقل می‌فهمید. شارع تأکید کرده که رجحان آن مولوی می‌شود ولی الزام آن در درجه بالاتر ارشادی می‌شود.

این مولوی آن شکلی نیست، با این بیان مولوی نفسی نشد، ملاک مولوی طریقی هم این بود که در مولوی طریقی بحث ثواب و عقاب نبود، آنجا بحث این بود که اگر شارع نمی‌گفت، عقل ما می‌فهمید یا نمی‌فهمید، ملاک متفاوت بود گفتیم که در مولویت دو ملاک داریم به این بیان‌ که در احکام نفسی مولوی ملاک ثواب و عقاب مستقل است، یعنی اشکالی از این‌که ثواب و عقاب مستقل باشد، نداشته باشد تا مولوی بشود اما در طریقی که عقاب و ثواب مستقل ندارد یعنی آنجایی هم که خود شارع می‌گوید برو فحص بکن، عقاب و ثواب مستقل نمی‌گذارد، مولویت آنجا به این است که عقل نفهمد، عقل که نمی‌داند شارع می‌گوید این راه را برو تا به آنجا برسی، در طریقی‌ات عقاب و ثواب ندارد مولویت طریقی‌ات به این است که عقل می‌فهمد یا نمی‌فهمد، اگر عقل می‌فهمد دیگر مولویت بودن معنی ندارد و می‌دانیم که نمی‌خواهد ثواب و عقاب بیاورد، اثر دیگری هم ندارد و لذا ارشادی می‌شود.

پس از آنجا که می‌دانیم عقاب و ثوابی به راین مترتب نیست مولوی نفسی نیست و ازآنجاکه خود عقل بعد از آمدن تکلیف می‌داند که با علم باید به آنجا رسید خود او این طریقیت را احساس می‌کند، بنابراین مولوی است و طریقی نیست. تا اینجا نتیجه ارشادی طریقی می‌شود.

حکم دومی وجوب و الزام دو ویژگی دارد؛ ارشادی طریقی است.

### سؤالات مربوط به بحث

دو سؤال اینجا مطرح است که هردو را شما مطرح کردید. من به صورت سؤال و جواب می‌خواستم به شکل دیگر بگویم.

* یک سؤال اینکه کی عقل گفته که از راه علم برو، راه احتیاط هم هست، اینجا می‌گوییم ارشاد به عقلی حکم عقل بعد از اینکه من علم دارم به وجود تکلیف برای من، بعد از علم به تکلیف اجمالاً حکم عقل آیت است که شما بین دو راه مخیر هستید یکی اینکه راه علم را طی بکنید یا راه احتیاط، این ویژگی دیگر حکم است، این وجوب عینی ارشادی طریقی است «الی احد الشقی الحکم العقل» به عبارات دیگر حکم تخییری است، این روایات یک طرف تخییر عقلی را بیان می‌کند به دلیل این‌که احتیاط خیلی مطلوب شارع نیست و راه روشن و قشنگ قضیه این است یکی از دو شق حکم عقل را می‌گوید. ویژگی‌های حکم این‌طور می‌شود در مورد احکام موردنیاز که علم به آن احکام دارم در این دایره ما وجوب داریم که عینی و تخییری است و ازنظر کیفیت هم ارشادی طریقی است به یکی از دو شقی حکم عقل، منتهی در لابه‌لای آن، رجحانی که آورده مولوی است می‌خواهد این شق را ترجیح بدهد ثواب هم بر آن بدهد، خیلی از جاها داریم که حکم عقل تخییری است به یکی از اطراف آن هم شارع تأکید مولوی دارد. عقل می‌گوید یا این راه را برو یا آن راه، رجحان دارد اگر این راه را بروی ثواب می‌دهم، راه احتیاط که بروید می‌شود، ولی این راه ثواب هم دارد چون اصولاً شخصیت تو را بارور می‌کند ظرفیت علمی تو را بالا می‌برد مصالح بسیار خوبی در این است که شما به حکم آگاه بشوید و لذا شارع مولویتی در حد رجحان در این شق اعمال کرده است اما اصل الزام، نه ملاک مولویت طریقی در آن بودند نه ملاک مولویت نفسی، این همان است که نهایتاً در احکام الزامی در اجتهاد و تقلید به همین‌جا می‌رسد که می‌گوید شما مخیر بین احتیاط یا علم هستید. بین این‌که بروید به مشکل تفقه آن را به دست بیاورید یا به صورت سؤال از عالم دربیاورید که این دو شکل در روایات است که می‌گوییم علم تفقهی باشد، یا علم سؤالی باشد که «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر»(انبیاء/7) که یا عام است یا بیشتر ناظر به جاهایی است که حالت تقلیدی دارد تفقهی هم جایی است که حالت تعمقی دارد و خود شخص به دست می‌آورد؛ یعنی درواقع عقل که می‌گوید علم را به دست بیاور باز بین این دو تخییر دارید، تغییر عقلی است. ترجیح‌ها در اینجا آمده اولاً ترجیح در این دو تخییر است که اینجا داریم که نهایتاً سه تا می‌شود اجتهاد، تقلید و احتیاط، این تخییر امر عقلی است ولی تفقه یک رجحان و درجه مؤکده دارد، سؤال کردن و تحصیل علم رجحان درجه بعد دارد، احتیاط در آن درجه نیست در یک دامنه تخییر عقلی در فقه و شریعت ما این‌طور است که شارع مرجحاتی در یکی از اطراف قرار می‌دهد، گاهی مراتب در آن درست می‌کند اینجا حالت مرتبه‌ای درست شد، ازنظر مولویت خود تفقه موضوعیت و رجحان مولوی بالایی دارد، سؤال و تحصیل علم و فهم هم درجه بعد دارد و احتیاط درجه آخر آن می‌رود این ازنظر درجات ثواب و رجحان است اما هیچ عقاب خاص مولوی شارع در اینجا ندارد کما این‌که شارع طریقیت خاصه‌ای هم ندارد، طریقیت مولوی ندارد طریقیت آن همان طریقیت عقلایی است. این محصل چیزی است که در اجتهاد و تقلید آمده است و منتهی با شکلی که خودمان ترتیب دادیم جلو آمدیم.
* سؤال دوم این است که در روایاتی می‌گوید که روز قیامت مؤاخذه می‌کنند که فکر می‌کنم بعضی برای اجتهاد مولویتی در آن قائل هستند به خاطر همین روایت است.و صلی الله علی محمد و آله الاطهار
1. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏1، ص 188. [↑](#footnote-ref-1)
2. - همان، ص 185. [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 25. [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 24. [↑](#footnote-ref-4)